



دوست پابی آگهی



ضمیمه ماها
شماره ۱۲
آذر ماه ۱۳۸۲

احساس تنهایی و نداشتن یک دوست هم احساس که ما را درک کند درد جانکاهی است، اما با کمال تاسف، سرکوبی همه جانبه احساسات همجنسگرایان و اقلیت های جنسی در ایران، و بعضا برخی سوءاستفاده های نابجا که باعث ایجاد حس بی اعتمادی می شوند، نه تنها اندکی از این درد نمی کاهند، بلکه روز به روز به افزایش آن دامن نیز می زنند. ما قصد داریم از این پس، به منظور کمک به حل این مشکل، ماهانه به همراه هر شماره مجله، ضمیمه ای مختص آگهی آشنایی منتشر کنیم. این ضمیمه به همراه مجله ارسال نمی شود و متقاضیان بایستی جداگانه آن را درخواست کنند.

توجه داشته باشید که ما هیچ مسوولیتی درباره نتیجه کار به عهده نمی گیریم و شما، خود باید مراقب خطرها و سوءاستفاده های ممکن باشید.

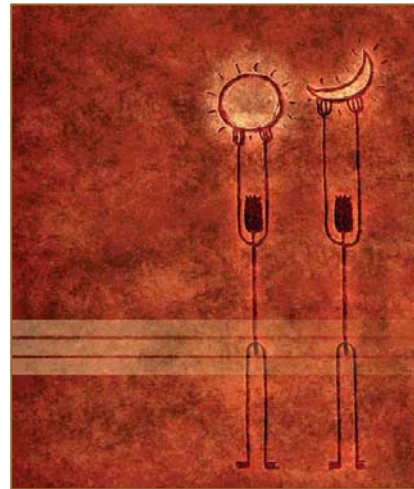
فهرست مطالب

۲..... آگهی های دوستیابی

۶..... سنگ صبور،

نامه های خوانندگان و پاسخهای ماها

۱۲..... عکسهای این شماره



تهران: شهریارم دانشجوی ۲۵ ساله همجنس خواه قد ۱۸۰ وزن ۶۹ و رستایل .

از میوه های بهشتی چه ذوق دریا بد
هر آن که سیب زرخندان شاهدی نگزید
باری می جویم مهربان و خوب روی و شیرین دهان و گل اندام و
سروقد که آرام جانم باشد و همراه سفرم.
حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی
اگر شایسته عشقی مرا بخوان.

degarbaash@yahoo.com

تهران: سلام فرزانه هستم تیریزی با تحصیلات لیسانس محل کار تهران ساکن کرج ۲۷ ساله. من دنبال یک عشق واقعی (Real Love) هستم اگه بشه. البته قیافه هم برام خیلی مهمه یعنی دوست دارم شما دوست عزیزم خوشگل و Baby face باشید. لطفاً اگر زیر ۲۲ سال دارید با من تماس بگیرید. امیدوارم دوست خوبی برای شما باشم.
ایمیل من برای تماس:

bamaram_khoshgel2000@yahoo.com

سبزوار: من ۲۴ سال دارم و یک دوست گی واقعی از سبزوار می خواهم. قد من ۱۷۸ و وزنم ۸۵ است و soft هستم.
ایمیل من برای تماس:

sabzevarsoft@yahoo.ca

مشهد: من پسری ۲۴ ساله از مشهد هستم. دنبال یک دوستی می گردم که اهل حال باشد و می خواهم که این دوست وفاداری باشد و اصلاً سن دوست مهم نیست و هر کسی باشد من می خوام که با من باشد. من برای دوستان هر چه بخواهند می دهم و عاشقانه دوستان را با هر سنی که باشند دوست خواهم داشت. ایمیل من
برای تماس:

yas54_52@yahoo.com

قزوین: من آرش ۲۳ ساله از قزوین دنبال یک بوی فریوند خوشگل می گردم. من T هستم و ۱۷۸ سانت قد و ۶۸ کیلو وزن دارم. من خوش قیافه ام و قیافه ی طرف واسه م خیلی مهم است. ایمیل من
برای تماس:

arash_mmn@yahoo.com

اراک: ۲۸ ساله، مذکر قد ۱۷۵ / وزن ۷۵. میزان تحصیلات لیسانس. لباس زنانه می پوشم و آرایش می کنم دارای بدنی سفید و نحیف و کم مو هستم که همان را هم از بین می برم باکره هستم تا الان با کسی سکس نداشته ام. علاقمند به ازدواج با مردی هستم که هم سن یا کمی بزرگتر از خودم باشد.

دوست دارم طرفم با من مانند زنش رفتار کند. برایم هدیه بخرد (مانند لوازم آرایش و طلا و لباس زنانه زیر و رو). در صورتی که شوهر من قبلاً با زنی ازدواج کرده باشد دوست دارم با همسرش رفت و آمد کنم. در صورتی که بچه داشته باشد خوشحال می شوم در نگهداری بچه کمکش کنم. هر دو باید حتماً ۴ ماه قبل از ازدواج برای اطمینان از عدم آلودگی به ویروس ایدز آزمایش بدھیم و مرتب این آزمایش را تکرار کنیم. شرایط دیگری هم برای ازدواج دارم که وقتی با من تماس گرفتید اعلام می کنم. ایمیل من جهت
تماس:

zanekostopol@yahoo.com

تهران: سلام. من ۲۳ سال دارم از تهران، دنبال یک فرندشیپ واقعی هستم. قد من ۱۷۵ و وزن من ۸۹ است، ورزش می کنم اما چاقم. من دنبال کسی هستم که لاغر نباشه و گی کامل باشه. برای پارتنر و فرندشیپ ام position سافت رو ترجیح می دم. دوست دارم کسی باشه که همو واقعا درک کنیم. لطفاً فقط برای دوستی پایدار ایمیل بزنید.

rainbow_just_love@yahoo.com

ماهشهر: پسری ۲۸ ساله از خوزستان شهرستان بندر ماهشهر هستم. قد من ۱۷۲، وزنم ۶۴ است، موهای مشکی، بدن سفید و میان اندام. علاقه ی زیادی به سافت سکس دارم.

mh_12169@yahoo.com

تهران: من ۲۳ ساله از تهران هستم. ۱۷۰ سانت قد و ۶۰ نیلو وزن با پوزیشن تاپ / سافت هستم. دنبال یک دوست می‌گردم که با من همدل باشه و سکس یک بعد از رفاقت ما باشه. عاشق مسافرت و گردش رفتن هستم. یکی می‌خوام که محدوده سنی ۱۹ تا ۲۴ باشه و چهره پسرانه ای داشته باشه. صداقت خیلی مهمه. ایمیل من برای تماس:

samand545@yahoo.com

تبریز: سلام. من مهرداد ۱۹ ساله از تبریز هستم. دنبال یک بی اف واقعی زیر ۲۱ سال از تبریز می‌گردم. من سافت هستم و دوست دارم طرفم خوش قیافه باشه. او از همه مهمتر: من خیلی احساساتی ام و دنبال عشقبازی، دوست دارم عاشق طرفم باشم و اون هم عاشق من باشه.

lone_lover_boy@yahoo.com

تهران: من یک مرد ۳۲ ساله و bear lover هستم و از آدم‌های درشت هیکل و چاق خوشم میاد که ترجیحاً همسن خودم یا از خودم بزرگتر باشند. من تاپ هستم و برای یک رابطه ی طولانی دنبال یک بات می‌گردم. منتظر ایمیل شما هستم. ایمیل برای تماس:

g_persianman@yahoo.com

تنگابن: سلام، من کامران ۴۱ ساله از تنگابن ۱۶۴ سانت قد و ۶۴ وزن ورستایل هستم. تمایل به دارم. اگه کسی ورستایل باشه یا B باشه، و ترجیحاً از شهرهای نزدیک میتونیم با هم دوستی داشته باشیم. ضمناً متاهل و top هم هستم. ایمیل من:

toyomazd@yahoo.com

تهران: سلام، من میلاد هستم. ۲۰ ساله از جنوب شرق تهران. قد: ۱۶۶ وزن ۷۰ که البته تحت رژیم هستم. چهره معمولی متمایل به خوشگل و بدون ریش و سبیل. زیادی از حد هم خوش تیپ هستم. دانشجوی سال دوم مهندسی مکانیک دانشگاه آزاد.

خیلی احساساتی و در عشق بیش از حد وفادار هستم. اهل کوهنوردی (هر جمعه) و گردش هستم. دنبال یه پسر بین ۱۸-۲۳ می‌گردم که نه مثل اسکلت باشه و نه چاق - چهره هم زیاد مهم نیست البته نه دیگه مثل بعضی رئیس جمهورها! مثل من سکس تنها هدفش نباشه. چون من تا حالا چند تا ضربه روحی شدید خوردم لطفاً آگه می‌خواد یه مدت با آدم باشه بعد بره سراغ یکی دیگه مزاحم نشود. برای مسنجر هم از همین عنوان استفاده کنید.

Push_the_limit2005@yahoo.com

یزد: من ۲۱ ساله از یزد / قد ۱۷۵ / وزن ۷۰ / قیافه متوسط / گی سافت / دانشجوی شوخ و احساساتی. دنبال یه آدم گی ۱۸-۲۲ ساله واسه دوستی و.. می‌گردم (اهل یزد یا مشهد). ضمناً عشق و صداقت از همه چیز برایم مهم تر است. منتظرم... ایمیل من برای تماس:

tanhatarin_yazd@yahoo.com

تهران: من ۳۷ سال دارم، مجردم و در تهران زندگی می‌کنم. قد ۱۷۵ و وزن ۸۰. hairy هستم و کمی تپل. از سافت لذت می‌برم. اگر مایل به آشنایی و سکس هستید ایمیل بزنید.

m5e5k4@hotmail.com

تهران: من رضا هستم از تهران و ۲۹ ساله و تاپ ام. دنبال یک دوست زیر ۲۹ می‌گردم که بتونیم عاشق هم باشیم و در کنارش غرایز همدیگر رو ارضا کنیم و تنهایی مون رو با هم قسمت کنیم. با من تماس بگیرید.

reza_haghi@hotmail.com

تهران: من رضا از تهران با ۳۶ سال سن و تحصیلات دانشگاهی (مهندسی) و متاهل و دارای فرزند میباشم بیشتر علاقه من در سکس با همجنس SOFT میباشد مگر در شرایطی خاص که هر دو طرف راضی باشیم از سکس HARD هم لذت میبرم. من با قد ۱۶۰ سانتیمتر و وزن ۵۴ کیلو گرم بدون ریش و سیبیل و بدنم موی زیادی دارد. دنبال دوستانی متاهل ، بالاتر از ۴۵ سال ، لاغر اندام، حتی الامکان با سیبیل میگردم. با توجه به شرایط جامعه در خصوص همجنس گرایان و موقعیت شغلی و اجتماعی ام آدم محتاطی هستم. البته اصراری ندارم که طرف مقابلم حتما تحصیل کرده باشد بلکه فرهنگ اجتماعی برای من ارزش زیادی دارد. ضمنا من از سکس باغیر همجنس نیز خیلی لذت میبرم ولی باید اعتراف کنم که سکس با مردان سن بالا نیز برایم خوشایند است. در صورت تمایل به آدرس زیر ایمیل بزنید.

Dreamar6903@yahoo.com

تهران: سلام من کیا هستم ۲۶ ساله از تهران (میدان آرژانتین) ۱۷۵ قد و ۶۷ وزنه پوست سفید ، چشمهای روشن و موهای کوتاه خرمائی دارم. مهندسسم ، مجرد می باشم. اصلا دنبال بی اف bf هستم اما میتونم کامل V more b باشم . عاشق نیستم چون آنقدر دروغ و کلک و خیانت هم واسه خودم و هم واسه اطرافیان دیده ام که از این کلمه سیر شده ام من دنبال سکس پارتنر و دوست معمولی هستم. در صورت تمایل به من ایمیل بزنید.

Vampire1383@yahoo.com

برای چاپ آگهی دوست یابی، لطفا
آگهی خود را با موضوع ((دوست یابی))
به آدرس ایمیل ماها ارسال کنید:

MAJALEH_MAHA@YAHOO.COM

ما پیشنهاد می کنیم وقتی آگهی می دهید:

☀️ بهتر است که متن آگهی، یک تصویر واقعی از شما در ذهن خواننده ترسیم کند . واضح بنویسید که چه نوع رابطه ای می خواهید تا از دلگیری و پشیمانی بعدی ممانعت کرده باشید . بهتر است با خود و دوست آینده خود صادق و مهربان باشید.

☀️ از آدرس ایمیل اصلی خود برای چاپ آگهی استفاده نکنید و ایمیل جداگانه ای برای این کار تهیه کنید . افراد نابکار و شیاد همه جا هستند، پس در اوایل آشنایی از رد و بدل کردن ایمیل اصلی، شماره تلفن، آدرس منزل و محل کار و تحصیل خود بپرهیزید.

☀️ هر کسی می تواند خود را در پشت یک آگهی و ایمیل پنهان کند، پس حواستان باشد که افراد ممکن است به جای ارسال عکس خود، تصویر فرد دیگری را برایتان ارسال کنند . با درخواست چند عکس دیگر و یا طرح پرسش هایی درباره عکس، می توان تا حدودی به صحت آنها پی برد عکس هایی که هنری و خیلی حرفه ای به نظر می آیند ممکن است از اینترنت گرفته شده باشند.

☀️ محل اولین ملاقات خود را در یک جای عمومی و شلوغ، و یا در جمع دوستان تعیین کنید و اگر همدیگر را پسندیدید، آن وقت برای ملاقات بعدی با هم تصمیم بگیرید.

☀️ در هنگام اولین ملاقات، به قول معروف از صابون زدن دل بپرهیزید! چرا که ممکن است از بسیاری جهات مناسب همدیگر نباشید، چهره، حرکات، رفتار و افکار افراد ممکن است با آنچه که خود از طریق ایمیل می گویند یکی نباشد.

☀️ اگر دوست بسیار صمیمی دارید، او را در جریان ملاقات خود با دوست تازه قرار دهید و از وی بخواهید که مثلاً نیم ساعت بعد از زمان ملاقات به موبایل شما زنگ بزند تا از سلامتی شما مطمئن شود . حتی می توانید به طرف خود اطلاع دهید که بهتر است هر کدام از شما به همراه یک دوست صمیمی سر اولین قرار ملاقات حاضر شوید.

☀️ احتیاط و امنیت لازم را رعایت کنید و در صورت احساس کمترین شک و تردید، حواس خود را کاملاً جمع کنید . احتیاط شرط واجب است و شما خود مسوول سلامتی و امنیت خود هستید.

☀️ اگر فرد خوبی را ملاقات کردید که تیپ شما نبود، لازم نیست کاملاً قطع رابطه کنید، بلکه می توانید به عنوان دو دوست هم احساس با هم رابطه دوستی برقرار کنید.

نکات ایمنی فوق با هدف منصرف کردن شما از چاپ آگهی آشنایی نیست بلکه صرفاً توصیه های ما به دوستان آگهی دهنده است، چرا که شادی و سلامتی شما، هدف غایی ماست.

منتظر آگهی شما عزیزان هستیم.....

MAJALEH_MAHA@YAHOO.COM



سنگ سپور

من کم میآرم. بهم کمک کنید

✽ سلام می خواستم اگر می تونید به من کمک کنید؛ توی دانشگاه هر کی می فهمه من گی هستم بهم می خنده و مسخره م می کنه و من پیششون کم میارم. لطفا کمک کنید.

جواب: با سلام به دوست خوبم

دوست عزیز شما قبل از هر چیزی باید این اعتقاد را در خود بوجود آورید که یک انسان سالم هستید و هیچگونه وجه تمایزی با دیگران ندارید چرا که تمایلات شما اختصاص به شما دارد و نه به دیگران روی این موضوع کار کنید موردی که باید تذکر داده شود شرایط اجتماعی کنونی کشور ماست البته این مختص ایران تنها نیست ولی محدودیتهای جاری باعث شده تا فرهنگ ما توسعه پیدا نکند در کشورهای متمدن پذیرفته اند که ۲ درصد افراد همجنسگرا هستند لذا در شرایط کنونی لازم نیست که شما تمایلات درونی خود را با هر کسی مطرح کنید حتی اونایی که به شما نزدیکن و گی نیستن چون تمایلات یک گی فقط بوسیله افراد گی قابل درک و توجیه میباشد و ارائه این خواسته به افرادی که فقط ادعای گی بودن دارند میتواند مشکلات شما را زیاد کند لذا لازم است اطلاعات علمی خود را دربارگی ها زیاد کنید تا توانایی دفاع از خود را در زمان لو رفتن احتمالی داشته باشید.

تکلیف من چه خواهد شد

✽ با سلام و عرض خسته نباشید به شما دوستان عزیز

من حامد ۲۲ ساله از تبریز هستم که یک GAY BEAR بسیار حساس و عاشق هستم. یک تجربه بسیار تلخ داشتم که می خواستم دیگر دوستان هم این موضوع را سرمشق خود قرار دهند تا مثل من دچار شکست روحی نشوند.

یک سال قبل بود که من در شرایط کاری خود با فردی آشنا شدم که اسمش رضا بود و ۲۲ سال داشت. من از همان لحظات اول برخورد با او یک حس خاص پیدا کردم و از همان لحظه در دل من جای گرفت و من در تمام لحظات به فکر او بودم. ولی من نمی توانستم که به نحوی ارتباط خود را با او برقرار کنم چون در ایران مخصوصا در تبریز بسیار سخت و دشوار است که مساله همجنسگرایی را بتوان با کسی مطرح کرد و همین طور این مشکل ذهن من را تسخیر کرده بود حتی تا جایی که واقعا دچار مشکلات بسیاری شده بودم و هر موقع که به خاطر می آوردم دیوانه می شدم.

تا این که بعد از یک ماه من تصمیم خود را گرفته بودم که هر طور شده این موضوع را مطرح کنم ولی از دست قضا اتفاقی افتاد که باعث روشن شدن قضیه از جانب من و او شد. این اتفاق از این قرار بود:

بعد از ظهر آن روز من وقتی از خانه به سمت محل کار خود رفتم و وارد محل کار شدم دیدم که رضا به همراه یکی از دوستان من که اسمش مهدی بود جلوی کامپیوتر هستند و در حال نگاه کردن به کلیپ یکی از گروههای روسی بودند

نام آن گروه T.A.T.U بود که اعضای گروه تاتو دو دختر لژیون هستند که کلیپ های آن دارای قسمت هایی می باشد که نشان دهنده لژیون بودن آنها و عشق بسیار زیاد نسبت به یکدیگر است.

پس از گذشت چند دقیقه نگاه کردن کلیپ های تاتو رضا از جمع ما جدا شد سپس مهدی که از گی بودن من اطلاع داشت _ البته مهدی گی نیست _ به من گفت: حامد می دونی رضا این سی دی را آورده و من گفتم خوب مگه چی میشه؟ مهدی جواب داد که وقتی که تو هنوز نیامده بودی در حین نگاه کردن این کلیپ ها به من می گفت که من از این گروه خیلی خوشم می یاید و من خود یک همجنسگرا هستم اگر کسی از دوستان تو همجنسگرا بودند به من معرفی کن تا من با او آشنا بشوم. مهدی هم که از گی بودن من اطلاع داشت به او جواب داده بود که یکی از دوستان من گی است و در صورت تمایل او می تواند ما را با هم آشنا کند. بعد از این موضوع که من کاملا از گی بودن رضا مطمئن شده بودم خود را به او نزدیک تر کردم و از مهدی خواستم تا موضوع گی بودن من را با او مطرح کند تا عکس العمل او را نسبت به این موضوع ببینم. او در ابتدا بسیار تعجب کرد و حتی باور نمی کرد تا این که من با صحبت های بسیاری که با او داشتم و دلایلی که آوردم گی بودن خود را به او اثبات کردم. من بسیار بسیار خوشحال از این موضوع بودم و کم کم علاقه من به او به عشق تبدیل شد و چندین بار عشق خود را کاملا به او نشان دادم و او را بارها به سکس دعوت کردم ولی یا او شرایط مناسبی نداشت و یا من.

در هر صورت او نیز علاقه خود را نسبت به من کم کم بروز داد و نقطه عطفی در من ایجاد کرد. هر بار به هر بهانه ای که شده به دیدن او می رفتم و او را که می دیدم و کمی از خود با او صحبت می کردم آرام می شدم و یک انرژی خاصی به من دست می داد و با این که با او سکس نداشتم واقعا من را شادمان و راضی می کرد. تا این که به علت شرایط کاری او و کمی هم من به مدت ۲ ماه همدیگر را ندیدیم و تماسی با هم نداشیم بعد از این مدت من او را در نمایشگاه دیدم و واقعا مثل این که بال در آورده بودم آن قدر خوشحال شده بودم که نگو و نپرس. بعد از یکی دو هفته هم دوباره یک ماه ما نتوانستیم همدیگر را ببینیم و من هر روز از فکر کردن در باره او و این که اگر من روزی بتوانم با او باشم و حتی برای ۲ ساعت سکس با او باشم تمام فکر من را مشغول کرده بود و من در معرض دیوانه شدن بودم. تا این که بعد از آن مدت زجر آور من توانستم او را ببینم و آن بغضی که وجود مرا تسخیر کرده بود به او بگویم و بگویم که واقعا دوستش دارم و عاشقش هستم. وقتی من تمام این موضوع ها را با او مطرح کردم او نیز با آغوش باز از من استقبال کرد و رضایت کامل خود را برای سکس با من اعلام و این گونه گفت که باید شرایط برای سکس فراهم بشود تا هم من و هم تو از سکس با هم لذت ببریم. او نه تنها تمام حرف های مرا قبول کرد بلکه آخرین جمله ای که گفت هیچ وقت از ذهن من پاک نمی شود و آن این بود که من امشب از فکر تو بیرون نخواهم آمد و فکر می کنم تو هم همچین باشی و از فکر من بیرون خواهی رفت و تا صبح با این که از هم دور هستیم ولی با هم خواهیم بود. من واقعا آن شب بال در آورده بودم و آن قدر برایم شادی بخش و خوشحال کننده بود که دنیا برای من رنگ دیگری داشت من آن شب از فکر او تا صبح خوابم نبرد و همان طور که او گفته بود با این که ما از هم دور بودیم ولی گویا با هم و در کنار هم قرار داریم. بعد از یک یا دو هفته من با او یک قرار برای با هم بودن گذاشتم که بعدا تمام عوامل دست در دست هم دادند تا این آرزو را من با خود به دنیای آماها ببرم. واقعا نشد و من اعصابم بسیار مشوش شده بود با این حال من به امید او و این که او را همیشه دارم و در یک شرایط مناسب حتما با او خواهم بود خود را در کنار او راحت نشان می دادم مثل این که هیچ اتفاقی نیافتاده ولی من در درون خود در حال جنگ با خودم بودم و تمام فکر و اندیشه من را مشغول خود کرده بود. با این حال پس از سپری شدن مدتی وقتی که با او در حال صحبت بودم نشانه هایی از کم رنگ شدن من و علاقه به هم در ذهن او مشاهده کردم و آن را به من انتقال داد. من در اوایل هیچ عکس العملی از خود نشان نادم و فکر کردم یک فرصتی برای نشان دادن خود به او بدهم. تا این که کم کم من این احساس را از او گرفتم که او دیگر نمی تواند با من آن طور که بود باشد من هر لحظه که از او چنین چیزی را می گیرم دیوانه میشوم و تمام زندگی حاکی از رنگ و بوی سیاهی و دل سردی و یاس و ناامیدی می باشد. واقعا نمی دانم چه کنم نمی خواهم او را از دست بدهم به هر قیمتی که شده به هر حال من هم اکنون هم به همان حالت سر درگم و گیج و منگ و در عین حال بسیار عاشق مانده ام و فعلا مشخص نیست که تکلیف من چه خواهد شد امید وارم که اشتباهی مرتکب نشم و امیدوارم که او نیز کمی با من بهتر باشد با این که من به هیچ وجه نمی توانم کسی را بر خلاف میل خود به مسیری بکشانم ولی حداقل با من بهتر از این که هست باشد شاید نه به آن اندازه بلکه همان قدر که مرا راضی کند.

با تشکر فراوان

جواب: با سلام به دوست خوبم

دوست عزیز و جوان من آنچه را شما در نامه گفته بود یک انسان پخته را در ذهن من مجسم ساخت شما فردی دور اندیش و پر حرارت هستید ولی همانطور که خود گفته بودی دوست داشته شدن توسط دیگران در اختیار ماست تا زمانی که هویت ما اجازه بدهد و از دست نرود من این نکته را همیشه یاد آوری میکنم تا دوستان فراموش نکنند در دنیا تنها ۲ درصد افراد همجنس گرای محض هستند و درصد زیادی از جامعه دگر جنس گرا میباشند و حدود ۸ تا ۱۲ درصد با توجه به شرایط اقلیمی و نژادی bisexual میباشند شاید آن دوستی که شما انتخاب کرده اید یک گی محض نباشد کسانی که bisexual هستند بسیار نزدیک گی ها رفتار میکنند ولی عاشق نمیشوند پس باید شما با این اندیشه که طرف شما مناسب شما نیست چون تمایلاتی متفاوت با او دارید به قضیه نگاه کنید و با اعتماد کامل زندگی خود را در جهتی دیگر ادامه دهید شما زمانی موفق میشوید که به خود اطمینان داشته باشید

از کجا آغاز کنم

مهرداد

✿ از کجا آغاز کنم بیان واقعه ای را که گویای عظمت و شکوه یک عشق باشد قطعه عشق شیرین که از دریاها کهنسالتر است حقیقتی ساده از عشقی که تو برایم به ارمغان می آوری. دوست دارم راجع به عشق بنویسم. چیزی که دیگه دارم باورم میشه که بین ما گی ها یه پل برای رسیدنمون به اهداف شخصیمون بوده.

بچه که بودم نمی دونم چرا اکثر وقتا تنها بودم. از بابام می ترسیدم که یهو نیاد و دعوا نکنه، واسه همین هیچ وقت بیرون در نمی اومدم.

تو مدرسه اگه اول سال بود و یه شاگرد جدید می اومد سعی می کردم برم طرفش چون فکر می کردم اون با بقیه بچه ها فرق داره، شاید باورش یه کم سخت باشه، اما تنهایی رو از اول و حس داشتن یه دوست رو از دوم ابتدایی داشتم. اول که بودم فقط ۶ سالم بود. وقتی شدم ۷ ساله حس گرایشم گل کرد. تو زنگای تفریح

واسه خودم تنها می گشتم. هیچ وقت یادم نمیره از همون اولش با چند تا نگاه عاشق یکی شدم. یه کم که بزرگتر شدم یعنی وقتی اومدم چهارم یا پنجم ابتدایی به اوج حس عشقم رسیدم. عاشق می شدم، عاشق یه پسر، بدون این که بفهمم عاشقم، گریه می کردم. آهنگای سیاوش قمیشی رو گوش می کردم، گریه می کردم که چرا اونو ندارم! تو خونه کسی با این کارام کار نداشت اما وقتی جایی این آهنگا رو گوش می کردم بهم می گفتن: برو بچه جون، تو مگه عاشقی. خیلی بهم بر می خورد اما نمی فهمیدم که عاشقم، اونم عاشق یه پسر. دوم، سوم که رسیدم یه کم شلوغ بازی با یکی از بچه ها که یه دختر بازه درجه یک بود کردم، یعنی همون مالیدن و مالوندن یا همون نیمچه سافت خودمون. اما نمی فهمیدم چی کار دارم می کنم. یادمه شب بابام داشت از ازدواج و این جور چیزا به مامانم می گفت؛ من ام مثلاً" خواب بودم ولی داشتم به حرفاش گوش می کردم! اون می گفت تو کشوریایی مثله سوئد پسراییی هستن که باهم ازدواج می کنن. ولی اون موقع هیچی نفهمیدم!

روزگارم گذشت... تو دوم دبیرستان از یکی از بچه های کلاس خوشم اومد، وای که چقد برا دوست شدن باهاش خودمو کشتم، چقد گریه می کردم، چقد باخدا حرف می زدم، کتاب زیستم هنوز یادمه که چقد خیس شده بود ولی به هر نحوی که بود باهاش دوست شدم، خودمو مجبور می کردم واسه این که باهاش باشم باهاش برم دنبال دختر بازباش... ولی خب به هر حال باهاش دوست شده بودم... هنوزم باهاش دوستم. یه روز که خیلی خراب بودم یعنی سه چهار ماه پیش همه جریانو (نه این که می خوام اون بی افم شه، بلکه من یه همجنسگرام) رو بهش گفتم، خدا رو شکر نشست مته بقیه آدما برام غزل سرایی کنه...

تو سوم بدجوری جذب یه پسر شده بودم، اون سال اول بود و واسه من ام یه پسر ناز...دیگه نمی خواستم مته گذشته ها تو کف و دلتنگی داشتن یه دوست پسر باشم... بالاخره باهاش دوست شدم، هر روز تو زنگای تفریح دستمو می گرفت می برد پیش بوفه. اون لحظه ها چه لحظه هایی بود... هر دفعه که می خواستم نازش کنم با لهجه به فارسی میگفت مهرداد داری بچه بازی می کنی !

اون یه کم سوسول بود و من ام خودمو حسابی بهش نزدیک می کردم. کل دو کلاس تجربی و بعضیام از کلاس ریاضی از من می گفتن... هر دفعه منو می دیدند می گفتن مهرداد... فلانی رو بلند کردی... بابا ای ول...

ولی خب چی کار کنم؟ خب تو اون دور و زمون که خیلی ام دور نیست و همین سه سال پیش بود همه دوست دختر داشتن و تو فکر دختر بازی که فلان دختر چی کرد و... اینجور چیزا، اصلاً" برام جالب نبودند. واسه همین سعی می کردم تنها باشم. هیچ وقت گریه هام یادم نمیره...

پیش دانشگاهی که اومدم دیگه اون پسر نبود و چون از دست بی محلی هاش هم خسته شده بودم دیگه نرفتم سراغش... خیلی چیزا سرم اومد... ولی خب کاریش نمی شه کرد... یواش یواش با گی سایت و گی روم آشنا شدم... خیلی گشتم دنبال یه کیس، ولی فقط یه نفر رو پیدا کردم اونم از یه شهر دیگه، ولی خب دوستیمون طول نکشید، یه ضربه خیلی شدید روحی خوردم، حتی مجبور به... شدم ولی خب ما به این راحتی ها جون به عمو جون نمیدیم...

بازم تنها شدم... خیلی از دست دروغ گفتنای آدمای گی روم ناراحت می شدم. مخصوصاً" گی های تبریز و لی کاریش نمی شد کرد.

به هر حال الانم که سال اول دانشگاهم و ۱۹ سال دارم هنوزم یه همجنسگرام، و یه عاشق. ولی یه عشق و یه کیس برای من هنوزم پیدا نشده و من هنوزم تنهام. از محیط دانشگاهم خیلی خسته شدم چون همه دختر و دختر یازن. خدا می دونه که چی می خواد بشه آخرم... خودم هم نمی دونم... اینم تا الان آخرین یادداشته که تو وبلاگ نوشتم:

من دلم خیلی گرفته...

دلم میخواد برم یه جایی که تو اونجا همه آدماش مثل خودم آن

من اینجا، دلم خیلی گرفته

یه بوهای داره میداد

بازم چشم ابری شده

داره بارون میبارد

نم اشکام خاک زیر پامو خیس کرده

ولی این یه گرده

گردی که از خرد شدن غرورم اینجا ریخته

بازم دلم گرفته

جواب: دوست عزیز من

زندگی و دنیا زمانی زیباست که تمام تمایلات و گرایشهای متنوع خودش داشته باشه دنیایی که مختص گی ها باشه و بس بدون که دنیای زیبایی نخواهد بود شما جوان هستید و پر انرژی برای بدست آوردن یک دوست مناسب و در شان خودتان صبور باشد خودتونو دست کم نگیرید و با قدمهای استوار حرکت کنید من چت و اینچور چیزا رو زیاد توصیه نمی کنم چرا که اکثر افراد واقعیت خود را پنهان میکنند شما زمانی یک دوستی دراز مدت و با لذت خواهید داشت که یک نفر با تمایلات مشابه خود پیدا کنید لذا من پیشنهاد میدم با فکر و درایت کافی از طرق مطمئن نظیر مجله ماها به دنبال دوست باشید و تا مطمئن نشده اید عاشق نشوید عشقی که یک لحظه ایجاد شود به یک لحظه از بین میرود طرف خود را بشناسید و عاشق مرام و اخلاق او شوید نه عاشق ظاهر اون که بعد از مدتی عادی میشه این درون آدماس که عظمت داره مطمئن باشید موفق میشوید.

نامه نگاری های دوستانه

فرید و مهران دو دوست و هر دو همجنسگرا هستند. فرید در ایران زندگی می کند و مهران در خارج از کشور اقامت دارد. فرید تنهاست و دوست پسر ندارد. مهران یک دوست پسر خارجی دارد و سالهاست بصورت مشترک با دوست خود زندگی می کند. فرید و مهران با هم مکاتبه و در باره موضوعاتی همچون عشق، دوست یابی، رابطه ی مشترک دراز مدت دو همجنس با هم و.... با هم درد دل و تبادل تجربه می کنند. فرید و مهران خواسته اند که این تبادل تجارب را با خوانندگان ماها قسمت کنند.

تصمیم گرفته ایم نامه های این دو را در چند شماره چاپ کنیم .

((برای پیگیری و مطالعه نامه نگاری های این دو دوست ، به مجله ماها مراجعه کنید))

جهانی رو تصور کن پر از لبخند و آزادی

یه گی تشنه که همه ش به دنبال سرابه.

✽ سلام ، من ، چه کلمه ی سختی برای معرفی خودم، چه کلمه ی سختی برای ثابت کردن خودم

از این به بعد به خودم می گم.... نه بازم مجبورم بگم من

یکی می گفت مگه تو مسلمون نیستی مگه تو به قرآن اعتقاد نداری داستان قوم لوط رو خوندی

یکی دیگه می گفت بچه باز برو

یکی دیگه می گفت میای بریم خونمون خالیه ولی الان، شب با دوست دخترم قرار دارم

یکی دیگه می گفت....

چشمام پر اشکه نمی دونم چی بگم مثل یه غم سنگین رو دلم سوار شده آخه خدا هم با من قهر می کنه آخه....

آخه مگه می شه خدا من رو آفریده باشه و از دلم خبر نداشته باشه چرا.... چرا....

خیلی سخته ولی تصمیمم رو گرفتم خیلی سخته

اصلا دوست ندارم اینو بگم به زمانی بود که خودم سنگ صبور دیگران بودم ، ولی چه کنم. یا خودکشی یا این که از ایران برم. ایران چه کلمه ای به زمانی اصلا دوست نداشتم ازش خارج شم به زمانی دوستش داشتم الان هم دوستش دارم ولی مجبورم. یا مجبور به مرگ اگه برم یا بمونم می میرم الان که دارم اینو می نویسم آهنگ سیاوش قمیشی رو گوش می دم ، یادش به خیر به زمانی با ترانه ها بازی می کردم و عوضشون می کردم ولی این دیگه عوض کردن نمی خواد :

تصور کن اگه حتی تصور کردنش سخته

جهانی که هر انسانی تو اون خوشبخت خوشبخته

همه آزاد آزادن

جهانی رو تصور کن بدون نفرت و باروت

بدون ظلم خودکامه بدون وحشت و تابوت

لبالب از گل و بوسه پر از تکرار آبادی

اگه با بردن اسمش مثل اون به جاهای می برن تو رو سرِ دار و برای مردنت خوشحالی می کنن

کسی دیگه مسخره ت نمی کنه

دیگه سهم هر انسانه احساسش

وطن یعنی خاکت

تصور کن تو می تونی بشی تعبیر این رویا

وقتی مجله ماها رو می خونم اشک تو چشمام جمع می شه نمی دونم چرا ولی به غم به تنهایی قدیمی می گه که دیگه این انتظار داره به سر میاد

خیلی سخته

خیلی سخته که همه ش به دنبال به سراب صبح رو شام کنی و شام رو صبح

هر کس دیگه بود بریده بود

ای کاش منم مثل دیگران بودم با احساسات اونا ، این خاله بازی رو ادامه می دادم زن می گرفتم بعد چند تا بچه و بعد صبح تا شب بزرگ کردنشون و دیدن برای به لقمه نون بعد هم مرگ مثل به سناریوی نوشته شده ، ولی خب قسمت ما همین بود چی بگم هر چی بگم جامعه باور نداره.

جواب: دوست عزیز من سلام

آنچه را تو خواسته ای آرزو و امید گی ها تنها نیست تمام انسانیت این آرزوی دور و دراز را همراه خود دارد و به آن می اندیشد من تو را با تمام وجود احساس میکنم و به آنچه میگوئی باور دارم طبع ادبی تو مرا بسیار تحت تاثیر قرار داد کسی که میتواند غم دل را بنویسد و بگوید هرگز پژمرده نمی شود آنچه را گفتی واقعیت جامعه ماست ولی گریز از واقعیت راه حل مشکل نیست چرا که گریز از واقعیت گریز از هویت خویش است سعی کن دوستی نزدیک اختیار کنی که تو را درک کند حتی اگر برای سکس هم حاضر نباشد تو میتوانی با گفتن مشکلات خود به او اندوه خود را کم کنی و امیدواری خود را افزایش دهی همانطور که گفته بودی یکی از راههای خلاصی تو مهاجرت از ایران است ولی تو زمانی قدرت خود را نشان میدهی و خود را باور میکنی که تا حد امکان برای سازگاری با محیط کنونی و اطرافیان خود تلاش کرده باشی اگر فکر میکنی این کار را کرده ای میتوانی به راههای دیگر فکر کنی قوی باش و صبور که پیروز خواهی شد.

اگر مواظب نباشید کلاه تون پسه معرکه ست.

محمد، ۲۵ ساله تهران

✿ با درورد به همه خوانندگان عزیز ماها:

هدفم از نوشتن این مطالب ناله و نفرین نیست. نمی خوام مثل آدمهای شکست خورده بشینم و از بد بختی هام بگم. گرچه این هایی که براتون میگم از نظر من بد بختی نیست. تجربه است. با اینکه خیلی تلخه، و تلخیش مال اینه که بعضی از ما همجنسگرایان ایرانی (یکیش خود من) از بس که به دنبال عشق این در و اون در می زنییم که گاهی وقت ها از اون ور بام می افتیم. اینقدر به فکر دوست پسر و لاور می گردیم که هر کی از راه میرسه و میگه دوستت دارم فکر می کنیم دیگه تمومه و عشقه مونو پیدا کردیم. حالا با این تصور که یکی هم مثل من فکر کنه که آدم زرنگیه و کلاه سرش نمیره. با اینکه کلی داستان و مقاله و سرگذشت تو این وبلاگها و مجلات و غیره خونده بودم، ولی تصورم نمی کردم که یکیش سر خودم بیاد. به قول معروف مرگ ماله همسایه اس!!! هنوزم این حرف آرمشاد عزیز تو گوشمه که " اگر مواظب نباشید کلاه تون پسه معرکه ست."

قضیه از به چت ساده شروع شد، بلافصله وب دادیم و همون شب قرار گذاشتیم جام جم همو ببینیم. خب همون شب بهم گفت که بنیامین اسم مستعارشه و اسم اصلیش فرزاد هستش. خلاصه همون شب اول خیلی به دل من نشست و قرار شد که رسماً دوست پسر هم بشیم. من یک پیشنهاد کاری در شهرستان داشتم که

چند روز بعد از آشناییمون بهش گفتم که باید برم شهرستان. تو این مدت چند روزه هم کلی بهم نزدیک شده بودیم و هر شب با هم بیرون بودیم و کلی تلفنی هم حرف زدیم. در واقع یا با هم بیرون بودیم یا پای تلفن. خلاصه وقتی بهش گفتم که باید به مدتی از هم دور باشیم حسای ناراحت شد و بغض کرد و گفت که عاشق من شده و نمی تونه ازم دور بمونه. این طور که به من میگفت همون روزم با پدرش دعوا کرده بود و می خواسته خودشو بکشه که به خاطر من این کارو نکرده بود، چون من تنها کسی هستم که اون داره و کلی از این حرفا. خلاصه که با حرفا و رفتارش طوری منو متقاعد کرد که به عاشقه دل باختۀ درست حسابیه. منم هرچی می گفت قبول میکردم. به هر حال من هم قبول کردم که نزوم شهرستان و پیشش بمونم. با وجودی که زیاد پول تو دستم نبود و این مدتم خرجم داشت می رفت بالا و از اون گذشته کاری که بهم پیشنهاد شده بود به موقعیت شغلی عالی بود که از دست دادنش خیلی برام گرون تموم می شد. ولی من از اون کار و خیلی چیزای دیگه گذشتم. حتی سهم ارثم رو از ارثیه پدریم از خانوادم خواستم که مستقل زندگی کنم که اون بتونه بیاد پیشه من و از محیط نا آرام خانه اش دور باشه. حتی برادرم هم از رابطه من با این پسر با خبر شد و چون خانوادم از همجنسگرا بودنم بی خبر بودن باعث دعوا و ناراحتی بین من و برادرم شد. در این میان فرزاد در طی ۳ مرحله مبلغ ۸۰۰۰۰۰ تومان از من قرض گرفت که قول داد ۱ هفته ای پس بدهد. غافل از اینکه تمام این بازی ها و نرد عشق بازی کردن ها برایه این بود که از من این پول را بگیرد. کم کم سردی رو تو رفتار فرزاد دیدم. دیگه خیلی کم زنگ می زدو وقتی که هم که من زنگ میزدم زود خداحافظی میکرد و بهانه می آورد. خوب طبیعیه که من هم شک کنم. از طرفی هم ۲ هفته از مهلت دادن قرضش گذشته بود و منم که هیچ مدرکی از اون نداشتم سعی می کردم دست به عصا باشم. از طرفی اصلا نمی خواستم باور کنم که ممکنه این کارا به نقشه کنیف برای کلاه گذاشتن سر من باشه. خوب اون هم تو این مدت چنان اطمینان من رو به خودش جلب کرده بود که باور این موضوع برام سخت بود. ما جاهایی رفته بودیم که اون رو می شناختن و تحویلش می گرفتن. حتی چند دوست مشترک داشتیم که من از طریق اون ها فهمیدم که شب قبل از اینکه بره دبی مهمونی گرفته و با همه خداحافظی کرده. همون شبی که من ظهر بهش زنگ زدم گفت که حالش خیلی بد شده و تمام تنش کوفته است. این حرفی بود که این اواخر میزد. بهانه ای برای دوری از من که البته یک مرتبه به خاطر دعوا با مادرش بوده یک بار به خاطر دعوا با پدرش و غیره خلاصه که من فکر نمی کردم کسی که مادرش یک جراح زنان و پدرش یک تاجر و سرمایه دار موفقه، سر من که با خرج خودم زندگی می کنم و مثل اون حتی پدری هم ندارم که خرجم رو بده بخواد کلاه بذاره. سوای تاوان مادی که باید بابت این جریان بدم، زخمی به دلم خورده که به این زودی ها التیام پیدا نمی کنه. فرزاد می دانست که من قسمت اعظم این پول رو قرض کردم و باید به صاحبانش پس بدم، ولی با بی رحمی تمام رفت و حتی یک کلمه هم خدافظی نکرد. گرچه از ۳ روز قبل می گفت که داره میره، ولی به من می گفت که هیچی معلوم نیست و اگر بره من هم بلافاصله باید برم پیشش. می گفت می ره که کار ها رو درست کنه که منم برم. طوری منو بازی داد که هیچ وقت فکرشو نمی کردم. حتی شب آخر که گودبای پارتی گرفته بود به من نگفته بود که برم لااقل باهاس خداحافظی کنم. میخواستم برم در خانه اش تو قیطره و با خانوادش حرف بزیم ببینم این چه کاری بود که کرده. ولی دیدم که این کار چیزی رو عوض نمی کنه. حتی اون ممکن راجع به اختلاف پدر و مادرش و ازدواج مجدد پدرشم دروغ گفته باشه. من دیگه هیچ یک از حرفایی رو که زده باور ندارم. نه خودکشی ها شو و نه دعوا های خانوادگی شو. حالا که فکرش رو می کنم می بینم که اون ۱۰۰٪ معتاد هم بوده که البته من از قبل به این موضوع مشکوک بودم ولی چون قسم چون منسو خورد که معتاد نیست حرفشو قبول کردم. از یکی از دوستانم بعداً شنیدم که این پسر قبلا تلاش کرده بود که اونم اغفال کنه که خوشبختانه دوستم می فهمه، ولی به کسی این موضوع رو نمی گه. اگر منم این موضوع رو زودتر فهمیده بودم ممکن بود اوضاع خیلی فرق کنه. هنوزم باور این موضوع برام سخته. ولی این حرفا رو گفتم که دیگر عزیزان که این مطالب رو می خونن حواسشونو جمع کنن و از اشتباه من عبرت بگیرن. گول این عشق و عاشقی ها رو نخورن. سرگذشت دیگران رو باور کنن و تو هر رابطه جلوی چشماشون باشه. تا مثل من گرفتار این غم و اندوه و رنج نشن. این حرف هایی که بین من و اون رد و بدل شد را اگر کسی می شنید فکر می کرد لیل و منجون از تو قصه ها اومدن بیرون. اون همه ناز و نوازش ها، اشک ها، دوستت دارم ها.... می خواست منو بیره مسافرت کیش. ۵ روز تو هتل داریوش و این به حساب ماه عسله مون باشه. می گفت برام حلقه پلاتین با نگین سفارش داده که اوله اسم من و خودشه. به دروغ می گفت که ماشینش تصادفیه و تو تعمیرگاه است که بفروشه و به ماشین نو بخره. کلی دروغ و دغل که من فکر کنم وضع مالیش خوبه ولی الان مشکل پیدا کرده که بهش پول رو قرض بدم. منی که در تمام عمر خودمو زرنگ می دونستم و تصور می کردم آدم ها رو می شناسم و به این راحتی فریب یک آدم شارلاتان رو خوردم. خیال خام من و سادگی و بی تجربگی باعث شد زخمی بخورم که تا پایان عمر فراموش نکنم. این فرزاد که نصیب من شد خیلی از گی های معروف تهران رو می شناخت و اونا هم می شناختنش، ولی یک نفر هم نیامد به من بگه این آدم جنسش خرابه مواظبه خودت باش. نه این که بخوام از کسی گله کنم، ولی حتی بعضی از ما ها وقتی میبینیم کسی داره میره تو چاه روی خودمونو بر میگرددونیم که عذاب وجدان نگیریم. من تصمیم گرفتم که این موضوع رو به همه بگم تا فریب این جور آدم ها رو نخورن.

جواب: دوست عزیز سلام

آنچه را در سطر اول نامه خود نوشته بودی نشان از روح شکست ناپذیر تو دارد و نوشته تو نشان از دلسوزی وافر و طبیعت انسان دوست تو دارد چیزی را که ما همیشه توصیه میکنیم این است که قبل از اینکه با دوستان خود روابط جدی ایجاد کنی سعی کنی آنها را بیازماید اگر از آزمایش عشق و دوستی سربلند بیرون آمد میتولنید به آنها اعتماد کنید این آزمایش به هر طریقی ممکن است صورت گیرد عشق در مرحله اول باید متوجه اخلاق و منش افراد باشد پس بدانید که عاشق ظواهر شدن یعنی ناکامی و از دست رفتن سریع عشق اگر عاشق کسی میشوید به خود او عاشق شوید نه به متعلقات مادی او لذا از همین جمله میتواند دوست خود را بشناسید کسی که برای پول قیافه و... با شما دوست شده هرگز به شما نمی اندیشد بهر حال از اطلاع رسانی خوب و بجایی که کردید پختگی در شما مشهود است.

عکسهای این شماره

ما در هر شماره در این صفحه تعدادی عکس زیبا، عاشقانه و ... چاپ می کنیم، اما با توجه به تنوع سلیقه ها، انتخاب عکس ها را به عهده خود خوانندگان می گذاریم، پس اگر مایلید عکس دلخواه خود را در شماره های بعدی چاپ کنید لطفا آن را به همراه بیان اسم، سن و شهر محل اقامت خود به آدرس ایمیل مجله ارسال کنید و در قسمت موضوع (سابجکت) بنویسید: عکسهای این شماره. ضمناً چنان چه عکسی هم برای جلد مجله مناسب می دانید، با کمال میل می توانید پیشنهاد دهید. منتظر دریافت عکس های ارسالی شما هستیم.

عکس ارسالی امیر ساله ۲۳ از تهران:



عکس ارسالی میلاد:



عکس ارسالی کامران:



عکسهای ارسالی سپارتا (مستعار) ۲۰ ساله از تهران:



ارتباط با ما:

برای بیان نظرها و پیشنهادهای خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد و همین طور

اشتراک، از نشانی پستی زیر استفاده کنید:

MAJALEH_MAHA@YAHOO.COM

(پست الکترونیکی علاقمندان به اشتراک ماهانه ((ماها)) در لیست مشترکین وارد شده و

همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)